

جستاری دربارهٔ چیستی عرض

از دیدگاه متکلمان و حکیمان مسلمان

دکتر عین‌الله خادمی

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید رجایی

چکیده

یکی از پرسشهای اصلی معرفتی، پرسش از چیستی شیء است، که خود به دو قسم «ما»ی شارحه و حقیقیه تقسیم می‌شود. در پاسخ به ما حقیقیه درباره عرض، متکلمان و حکیمان مختلف پاسخهای مختلفی داده‌اند. گرچه متکلمان تعاریف مختلفی از عرض — مثل معنی زاید علی الذات، چیزی که وجودش بقا و دوام ندارد، چیزی که قائم به غیر است، محدثی که قائم به متحیز است، «الحال فی المتحیز» و ... — ارائه داده‌اند، اما آنها نوعاً در تعریف خودشان از جوهر و عرض، مقسم را موجود محدث قرار می‌دهند.

فلاسفه نیز گرچه تعاریف مختلفی از عرض — مثل نعت، محمول، «ما یتقوم بشیء متقوم بنفسه»، «ماهیه اذا وجدت، وجدت فی الموضوع»، «الموجود فی شیء لا کجز منه ولا یصح قوامه من دون ما هوفیه» و ... — ارائه داده‌اند، اما در تعریف خود از جوهر و عرض، مقسم را ماهیت قرار می‌دهند و التفاتی به قید «متحیز بودن موضوع» ندارند و در ارزیابی این تعاریف می‌توان گفت: هیچیک از این تعاریف تعریف به حد نیستند، حتی بنظر ابن‌سینا رسم حقیقی نیز نیستند. در مجموع تعاریفی که ویژگیهای مهمتر و بیشتری از عرض را بیان می‌کنند از اعتبار بیشتر و سایر تعاریف از ارزش کمتری برخوردارند.

کلیدواژگان

چیستی؛
حال؛
عرض،
مای شارحه و حقیقیه؛
متحیز؛

۱. طرح مسئله

حکیمان و علمای منطقی از دیرباز این نکته را یادآور شده‌اند که مفتاح هر معرفت پرسش است و درباره صحت این ادعا که «حسن السؤال نصف العلم» شاید کمتر متفکری به خود اجازه تردید بدهد. از طرفی از حیث روش شناختی علمای منطقی، پرسشهای معرفتی را در درجه اول به دو دسته پرسشهای اصلی و پرسشهای فرعی تقسیم کرده و سپس پرسشهای اصلی را به سه پرسش عمده، پرسش از چیستی (مطلب ما) پرسش از هستی (مطلب هل) و پرسش از چرایی (مطلب لم) تقسیم کرده‌اند.^۱

۱- ملاحادی سبزواری این معنا را به نظم چنین بیان کرده است:

اس المطالب ثلاثة علم

مطلب ما، مطلب هل مطلب لم

منطقدانان پرسش از چیستی را به دو قسم مای شارحه و



■ پرسشی که این مقاله درصدد بازکاوی آن است، اینست که متکلمان و حکیمان مسلمان در برابر یکی از پرسشهای اصلی معرفتی درباره عرض — یعنی چیستی عرض — چه موضعی اتخاذ کرده‌اند؟

علمای منطق درباره پرسش از چیستی، این نکته را یادآور شده‌اند که گاهی سائل تنها بدنبال درک معنای لغوی شیء مورد پرسش — مای شارحه — است. این اولین گام و در عین حال یکی از گامهای مهم برای کسب معرفت می‌باشد که گرچه شرط لازم است اما شرط کافی نیست. بدین سبب طالب، باید گام دوم^۲ را بردارد و از حقیقت مسئول عنه پرسش نماید تا ابواب دیگر معرفت بر روی طالب علم گشوده گردد. بهمین سبب است که منطقیان طرح این پرسش را بعد از «هل بسیطه» ضروری می‌دانند و بجد یادآور می‌شوند که طالب، قبل از گام نهادن در سایر میادین معرفت باید تکلیف خود را در این میدان مشخص کند. براساس همین توصیه روش‌شناختی است که معمولاً حکیمان مسلمان در آغاز هر مبحث ابتدا به تعریف اصطلاحی مبادرت می‌ورزند و سپس درباره سایر ویژگیها، اقسام و احکام شیء مورد پرسش کنکاش می‌نمایند.

پرسشی که این مقاله درصدد بازکاوی آن است، اینست که متکلمان و حکیمان مسلمان در برابر یکی از پرسشهای اصلی معرفتی درباره عرض — یعنی چیستی عرض — چه موضعی اتخاذ کرده‌اند؟ یا ببیان دیگر متکلمان و حکیمان مسلمان به پرسش از

چیستی عرض، چه پاسخهایی ارائه داده‌اند و در این پاسخها به کدامیک از ویژگیهای عرض اشاره کرده‌اند؟ برای پاسخ بدین پرسش ابتدا به دیدگاههای متکلمان و سپس به دیدگاههای حکیمان مسلمان اشاره می‌کنیم.

۲. تعریف (چیستی) عرض از نظر متکلمین

متکلمین تعاریف مختلفی درباره عرض ارائه داده‌اند و در این تعاریف معمولاً یک یا چند صفت عرض را — که از نظر آنها دارای اهمیت اساسیتر بوده است — بعنوان معرف عرض بیان نموده‌اند.

ابوالبقاء صاحب الکلیات عرض را اینگونه تعریف نموده‌است: عرض امری است که زاید بر ذات جوهر می‌باشد.^۳

در این تعریف جوهر بعنوان اصل قرار گرفته و عرض با واسطه آن تعریف شده و در تعریف از واژه «زیادت» استفاده گردیده اما ابوالبقاء مشخص نکرده که منظور از زیادت چیست؛ زیادت در مقام تصور ذهنی است یا در مرحله عینی. برفرض مشخص بودن این نکته باز سؤال و ابهام وجود دارد که بودن عرض در جوهر چگونه بودنی است. فلاسفه و متکلمان انحاء مختلفی برای بودن چیزی در چیزی

→ حقیقه و مطلب هل را به بسیطه و مرکبه و مطلب لم را به ثبوتی و اثباتی تقسیم کرده‌اند (سبزواری، حاج ملاهادی، شرح منظومه، تعلیق آیت‌الله حسن زاده آملی، قم، نشر ناب، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۸۳).

۲ — گام اول را علمای منطقی، مای شارحه و گام بعدی را مای حقیقه می‌نامند.

۳ — «معنی زائد علی الذات ای ذات الجوهر». الکلیات، ج ۳، ص ۲۲۶، به نقل از تعلیقات محمد المعتمص بالله بغدادی بر: رازی فخرالدین، المباحث المشرقیه، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۲۳۷.

دیگر ذکر نموده‌اند. بسبب اشکالات پیشگفته، این تعریف در میان متکلمان چندان مقبولیت نیافت. اشاعره اعراض را به صورت مختلف تعریف نموده‌اند. امام الحرمین جوینی که یکی از متکلمین بزرگ متقدم اشعری است، به چند تعریف عرض اشاره می‌نماید و می‌گوید: عبارات اهل حق (بنظر او اشاعره) درباره تعریف عرض مختلف است. این تعاریف عبارتند از:

۱. «عرض آن چیزی است که وجودش بقا و دوام ندارد».

این تعریف - که بظاهر مرضی خودش نیز می‌باشد - اشاره به یکی از احکام کلی عرض دارد و اشاعره عنایت فراوانی به این حکم دارند و برخی از بنیادهای جهانبینی^۱ خود را بر این حکم استوار ساخته‌اند.

۲. «عرض آن چیزی است که قایم به غیر خودش می‌باشد».

در این تعریف دو نکته مدنظر می‌باشد: اول، جواهر از تعریف خارج می‌شوند، چون جواهر قایم بغیر نمی‌باشند. دوم، این تعریف شامل صفات حق تعالی نمی‌گردد چون صفات حق تعالی به ذات حق تعالی قوام دارند،^۲ و قایم بغیر نمی‌باشند.

بعد از بیان تعریف، جوینی می‌گوید: بهتر آنست که در این تعریف ما بجای «غیر» واژه «جوهر» را ذکر نماییم چون در اینصورت تعریف از وضوح بیشتری برخوردار خواهد بود. او در کتاب الارشاد خویش همین توصیه را عمل کرده و عرض را «بمعنای قایم به جوهر» تعریف کرده است.^۳

سوم: بعضی دیگر از بزرگان اشاعره عرض را چنین تعریف نموده‌اند: عرض آن چیزی است که صفت برای غیر خودش می‌باشد.^۴ میرسیدشرف نیز در شرح المواقف، به این تعریف، بعنوان «قال بعض

الاشاعره» اشاره می‌نماید و این تعریف را به دو دلیل نمی‌پسندد: ۱. این تعریف قابل نقض است، چون صفات سلبی^۵ صفت برای غیر خودشان هستند، اما عرض نیستند، زیرا عرض از اقسام موجود است؛ ۲. اگر کسی قایل به تغایر بین ذات و صفات حق تعالی باشد، صفات حق تعالی براساس این تعریف، باید عرض باشد.^۶ اما هیچیک از فرق کلامی و مشارب فلسفی چنین اعتقادی ندارند.

هیچیک از این سه تعریفی که جوینی بدان اشارت نموده در میان اشاعره مقبولیت عام نیافته و بزرگان متأخر اشعری، تعاریف دیگری ارائه نموده‌اند.

فخررازی در المحصل به دو تعریف عرض اشاره می‌نماید: در یکجا عرض را بعنوان «محدثی که قایم به متحیز است»^۷ و در جای دیگر «محدثی که حال در متحیز است»^۸ تعریف می‌نماید و در البراهین در علم کلام، عرض را به «آنچه صفت متحیز بود»

۴ - بررسی این امر به نگارش مقاله مستقلی نیاز دارد.

۵ - درباره این مسئله متکلمان و فلاسفه اسلامی آراء مختلف ارائه نموده‌اند، که کنکاش درباره صحت و سقم آنها خارج از موضوع این مقاله است، دیدگاهی که در متن به آن اشاره شد، مورد قبول اشاعره است.

۶ - و «العرض هو المعنی القائم بالجوهرة». امام الحرمین جوینی، کتاب الارشاد الی قواطع الاوله فی اصول الاعتقاد، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۶۹ ق، ص ۳۹.

۷ - «العرض ما کان صفة لغيره». الشامل، ص ۱۶۷ - ۱۶۸، به نقل از: تعلیقات محمد المعتصم بالله بغدادی بر مباحث المشرفیة ج ۱، ص ۲۲۸.

۸ - یکی دیگر از شرح مواقف، علاوه بر صفات سلبی، اعدام رانیز ناقض این تعریف دانسته است. جرجانی، سیدشرف، شرح المواقف، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۷.

۹ - همان.

۱۰ - طوسی، خواجه نصیرالدین، نقد المحصل، باهتمام عبدالله نورانی، تهران، انتشارات مؤسسه اسلامی دانشگاه مکیل شعبه تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۴۲.

۱۱ - همان، ص ۱۴۳.

تعریف می‌کند.

قاضی عضد ایجی عرض را به «موجودی که قایم به متحیز است»، تعریف می‌نماید و می‌گوید: این تعریف مقبول اشاعره است.^{۱۲}

در این تعریف چند نکته مدنظر قرار گرفته است: با آوردن واژه «موجود» اعدام و صفات سلبی از تعریف خارج شده است چون موجود نیستند؛ با ذکر واژه قایم به متحیز، هم جوهر از تعریف خارج می‌شوند و هم صفات رب، چون صفات حق تعالی قایم به متحیز نیستند.^{۱۳}

تفتازانی نیز در شرح المقاصد عرض را به «محدثی که حال در متحیز بالذات یعنی جوهر است» تعریف نموده است.^{۱۴}

اگر قیام عرض به جوهر را اینگونه تفسیر نماییم: آیندو بگونه‌یی با یکدیگر ملاقات نمایند که در اشاره حسی از یکدیگر متمایز نباشند یا باصطلاح متکلمین ملاقات آنها «بالتمام» باشد و از نوع مماس بودن یا مجاورت نباشد در اینصورت بین تعریف قاضی عضد و تفتازانی «قایم بمتحیز یا حال فی المتحیز» اختلافی وجود ندارد.

متکلمین معتزلی نیز عرض را چنین تعریف نموده‌اند: عرض آن چیزی است اگر در خارج یافت شود، قیام به یک موجود متحیز دارد.^{۱۵} علت آوردن قید «فما لو وُجد» آنست که معتزله معتقدند موجوداتی که وجودشان زاید بر ماهیتشان می‌باشد در حالتی که منفک از وجود هستند (در حالت عدم)، عرض برای آنها ثابت است (زیرا آنها معتقد به واسطه بین وجود و عدم می‌باشند و از آن به حال تعبیر می‌کنند) اما در حالت عدم قایم به متحیز نیستند، و در صورتی می‌توانند قایم به متحیز باشند که لباس هستی بر تن آنها پوشانده شود. در واقع آنها

بعضی از متکلمین معتزلی – مثل ابوالهذیل علاف – معتقدند که «کلام خدا» عرض است اما قایم به محلی نیست (یا لافی محل است) و بعضی از بصریین در باره اراده حق تعالی چنین سخنی گفته‌اند.

عرض را بگونه‌یی تعریف نموده‌اند که هم شامل ثابتات در حال عدم و هم شامل اعراض خارجی باشد. اما این تعریف معتزله با تفسیری که آنها درباره فنای جوهر^{۱۶} نموده‌اند سازگار نیست زیرا آنها معتقدند که فنای جوهر عرض است اما موقعی که وجود می‌یابد قایم به متحیز (جوهر) نیست. علاوه بر این بعضی از متکلمین معتزلی – مثل ابوالهذیل علاف – معتقدند که «کلام خدا» عرض است اما قایم به محلی نیست (یا لافی محل است) و بعضی از بصریین در باره اراده حق تعالی چنین سخنی گفته‌اند.^{۱۷}

در واقع اشکالی که بر این تعریف آنها وارد است اینستکه این تعریف با بعضی از مبانی کلامی آنها – که در مباحث دیگر مطرح کرده‌اند – سازگار

۱۲ – «الاول فی تعریف العرض، اما عندنا فهو موجود قائم بمتحیز»، جرجانی، شرح المواقف، ج ۵، ص ۶.

۱۳ – همان.

۱۴ – تفتازانی، شرح المقاصد، قم، منشورات الشریف‌الرضی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۴۱.

۱۵ – «فما لو وجد لقام بمتحیز». همان.

۱۶ – قاضی عضد ایجی و سید شریف ابن عقیده را به معتزله نسبت می‌دهند اما یکی دیگر از شراح موافق این استناد را نمی‌پذیرد و می‌گوید براساس قول مشهور ابن اعتقاد معتزلیان بصری است نه همه معتزلیان. تفتازانی، شرح المواقف، ج ۵، ص ۷.

۱۷ – همان، ص ۸ – ۷.

نمی‌باشد.

برخی دیگر از اندیشمندان معتزلی عرض را چنین تعریف کرده‌اند: «عرض امری است که عارض وجود می‌شود و مثل جواهر و اجسام دارای دوام و بقا نیست.»^{۱۸} در این تعریف به دو ویژگی عرض - عروض بر وجود و ثبات و دوام نداشتن - اشاره شده است. درباره ویژگی دوم، قاضی عبدالجبار توضیح می‌دهد، علت افزایش این قید - دوام اعراض باندازه دوام جواهر و اجسام نیست - آنستکه برخی از اعراض باقی می‌مانند اما میزان دوام و بقای آنها در قیاس با دوام و بقای جواهر و اجسام کمتر است زیرا اعراض با حدوث ضدشان از بین می‌روند، برخلاف جواهر و اجسام که وجودشان دارای دوام و بقا است.^{۱۹} از متکلمین شیعی ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت عرض را چنین تعریف می‌نماید: عرض آن چیزی است که حال در متحیز است.^{۲۰} این تعریف در واقع همان تعریفی است که متکلمین اشعری - چند قرن بعد - مثل فخررازی و قاضی عضد ایجی و تفتازانی از آن دفاع و بعنوان تعریف مقبول اشعریان معرفی نموده‌اند و ما در صفحات گذشته درباره این تعریف مطالبی را بیان کرده‌ایم.

شیخ مفید تعریف دیگری برای عرض ارائه می‌دهد و می‌گوید: اعراض معانی هستند که در وجود یافتنشان نیاز به محال دارند.^{۲۱} این تعریف از جمله تعاریف غریب در این باب می‌باشد، روشن شدن این تعریف در واقع به فهم دو واژه «معانی و محال» از دیدگاه شیخ مفید نیاز دارد. ما متأسفانه از روی رسالات شیخ مفید نتوانستیم دریابیم که او از این دو واژه دقیقاً چه معنایی اراده می‌کند. جناب دکتر مشکوة الدینی در تعلیقه‌شان بر کتاب تمهید الاصول شیخ طوسی^{۲۲} براساس

فرهنگ‌نامه کلامی شیخ طوسی و استنباط از محتوی خود کتاب تمهید الاصول سه تفسیر برای واژه «معنی (معانی)» ارائه می‌دهد:

۱. گاهی معادل با صورت نوعیه یا فصول حقیقی - که ممیز ذاتی وجود اشیا است - می‌باشد.
۲. درباره صفات الهی اشاعره معتقد به «معانی ازلیه» هستند. آنها صفات الهی یا معانی ازلیه را حقایقی جدای از ذات و وابسته به ذات می‌دانند.
۳. گاهی از واژه «معنی» صفات حقیقیه اراده می‌شود که در برابر صفات اضافیه بکار می‌رود، و مقصود از صفات حقیقیه، اعراضی است که از نوع کیف می‌باشند و در موضوعات خود - اعم از جسم و غیرجسم - حلول نمایند.

معنای دوم قطعاً مراد شیخ مفید نیست. بعید است معنای اول و سوم نیز مراد شیخ مفید باشد، زیرا انحصار اعراض به صورت نوعیه یا کیف را نه شیخ مفید ادعا نموده است و نه متکلمان دیگر.

اگر مقصود از محال، همان محل - بمعنایی که فلاسفه اراده می‌کنند - باشد، اشکالی ندارد ولی معمولاً متکلمین چنین معنایی از محل اراده

۱۸ - «هو ما يعرض في الوجود ولا يجب لثبه، كلبث الجواهر والاجسام». قاضی، عبدالجبار معتزلی، شرح الاصول الخمسه، قاهره، مکتبه وهبه، ۱۴۱۶، ص ۲۳۰.

۱۹ - همان، ص ۲۳۱.

۲۰ - «والعرض الحال في المتحيز». ابن نوبخت، ابواسحاق ابراهیم، الياقوت في علم الکلام، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ص ۳۰.

۲۱ - «الاعراض من المعانی المفتقرة في وجودها الى المحال». شیخ مفید، اوائل المقالات، با تصحیح و تعلیق علامه شیخ فضل الله، قم، مکتبه الدواری، ص ۱۱۷.

۲۲ - شیخ طوسی، تمهید الاصول در علم کلام اسلامی، ترجمه و تعلیق عبدالمحسن مشکوة الدینی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۸، ص ۱۶.

نمی‌نمایند زیرا مثل فلاسفه معتقد به هیولا و صورت نیستند تا که محل را اعم از موضوع تفسیر نمایند. خلاصه اگر مقصود شیخ مفید از معانی، امور یا اشیاء بمعنای عام و مرادش از محال، محل بمعنایی که متکلمان اراده می‌کنند باشد تعریف او قابل فهم است. شیخ الاسلام زنجانی که تعلیقات مفصل و مفیدی بر کتاب اوائل المقالات دارند بدون هیچگونه توضیحی درباره این تعریف، آن را اجود تعریف عرض توسط متکلمین معرفی نموده‌اند^{۲۳} اما برای ما وجه اجود بودن این تعریف مشخص نشده است. شاید در اختیار این فاضل بزرگوار منابعی بوده که رافع ابهامات پیشگفته است اما ما از دسترسی به این منابع محروم هستیم.

ناصر خسرو، که یکی از متکلمین شیعه اسماعیلی می‌باشد، عرض را چنین تعریف نموده است: «عرض آنستکه اندر چیزی دیگر موجود است و مر آن چیز دیگر را بمنزله جزء نیست و عرض را به ذات خویش بی دیگر قیام نیست.»^{۲۴}

وی ضمن اشاره به دو صفت عرض - بودن در جوهر، و قایم به نفس نبودن عرض - تذکری داده که رابطه عرض با جوهر را نباید با رابطه جزء و کلی اشتباه نمود و عرض را بمنزله جزئی از کل، یعنی جوهر محسوب نمود.

نکته‌ی که در اینجا بسیار مهم است و نباید بصورت سطحی از کنارش گذاشت آنست که متکلم گرانقدر خواجه نصیرالدین طوسی هم در کتاب نفیس خود تجرید الاعتقاد^{۲۵} و هم در رساله بالرزش خود قواعد العقائد^{۲۶} و تتبع او علامه حلی^{۲۷} از تعریف متکلمان عدول نموده‌اند و بسوی تعریفی که فلاسفه از «عرض» نموده‌اند روی آورده‌اند.

متکلمین نوعاً در تعریف خودشان از جوهر و

عرض، مقسم را موجود محدث قرار می‌دهند. وقتی به یکی از صفات مهم عرض، یعنی قائم به غیر بودن، اشاره می‌نمایند مرادشان از غیر، موجود متحیز یعنی جسم می‌باشد و عنایتی به قیودی که فلاسفه درباره محل عرض، یعنی موضوع ذکر می‌نمایند - محل مستغنی از غیر - ندارند. اما فلاسفه در تعریف خود از جوهر و عرض، مقسم را ماهیت (موجود ممکن) قرار می‌دهند و التفاتی به قید متحیز بودن موضوع ندارند، برعکس به مستغنی از غیر بودن موضوع اعراض توجهی تام دارند. خواجه نصیرالدین طوسی عرض را چنین تعریف نموده است: ممکن یا موجود در موضوع است که به آن عرض می‌گویند...^{۲۸}

خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف خودش از عرض به همه نکاتی که فلاسفه در تعریف عرض عنایت دارند، توجه نموده است، یعنی هم مقسم جوهر و عرض را «ممکن» قرار داده و هم درباره محل عرض (موضوع) به قید «مستغنی بودن موضوع» از عرض توجه داشته است. بدین جهت در دنباله این تعریف خواجه به تمایز موضوع از محل اشاره می‌نماید.^{۲۹}

دیگر متکلم بزرگ شیعی یعنی عبدالرزاق لاهیجی

۲۳- شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۱۱۷.

۲۴- ناصر خسرو، زاد المسافر، تصحیح و تعلیق سید محمد

عمادی حائری، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۳، ص ۳۰.

۲۵- علامه حلی، کشف المراد، تصحیح و تعلیق حسن

حسن زاده آملی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷، ص ۲۹۹.

۲۶- خواجه نصیرالدین طوسی، نقد المحصل، ص ۴۳۹.

۲۷- علامه حلی، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، قم،

کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵، ص ۲۵.

۲۸- «الممكن اما أن يكون موجوداً في الموضوع و هو

العرض». علامه حلی، کشف المراد، ص ۲۹۹.

۲۹- همان.

■ فاضل متکلم «آمدی» عرض را چنین تعریف می‌نماید: «عرض امری است که وجودش در موضوع است.» یعنی عرض موجودی است که وجودش قایم بنفس نیست بلکه قایم بغیر است، یا بییان دیگر وجودش وابسته به موضوع است.

این‌سینا را تکرار می‌نماید.

این شش معنای مختلف عبارتند از:

۱. به هر موجودی که [حال] در محلی است، عرض می‌گویند.

۲. به هر موجودی که در موضوعی قرار گرفته باشد عرض اطلاق می‌شود.

۳. به هر معنای کلی مفرد که بر افراد کثیر بنحو غیرمقوم حمل شود عرض اطلاق می‌گردد (این معنا در واقع عرضی، در برابر ذاتی است).

۴. به معنایی که اختصاص به شیء موجود داشته باشد و خارج از طبیعتش باشد عرض گفته می‌شود.

۵. به هر معنایی که بر چیزی دیگر، که با او مقارنه وجودی دارد، حمل شود عرض می‌گویند.

۶. به هر معنایی که وجودش در ابتدای کار متصور نباشد (و بعد عروض یابد) عرض می‌گویند.

این‌سینا بعد از ذکر معانی ششگانه به ذکر امثله‌یی می‌پردازد تا مخاطب بهتر مرادش را دریابد و می‌گوید:

۳۰ - لاهیجی، عبدالرزاق، شوارق الالهام، فی شرح تجرید الکلام، اصفهان، انتشارات مهدی (چاپ سنگی)، ج ۲، صص ۲۵۹ - ۲۶۰.

۳۱ - همو، گوهر مراد، قم، نشر سایه، ۱۳۸۳، ص ۶۷.

۳۲ - «الموجود فی الموضوع»، محمد المعتصم بالله بغدادی، تعلیقه بر مباحث المشرقیه، ج ۱، ص ۲۳۷.

نیز در دوائر نفیسه شوارق الالهام^{۳۰} و گوهر مراد همین شیوه خواجه را تعقیب نموده است و از تعریف متکلمین فاصله گرفته است:

موجودات عالم بر دو گونه‌اند... و اگر خود موجود نباشد بلکه بتبعیت دیگری موجود باشد، چون رنگ لاله و بوی گل و امثال وی، آن موجود قایم به غیر باشد. موجود قایم به غیر دو گونه است: یکی آنکه غیر مستغنی از او باشد، که اگر او از این غیر زایل شود و چیزی بجای او نیاید آن غیر زایل نشود چون بیاض نسبت به جسم، و این قسم است که عرض نام اوست...^{۳۱}

در این تعریف، به دو صفت عرض اشاره شده است، اول آنکه عرض وجودش قایم به نفس نیست بلکه قایم به غیر است؛ صفت دوم آنستکه غیری که وجود عرض بدان وابسته است وجودش هیچ نیازی به عرض ندارد.

تذکر این نکته ضروری است که این کار مختص به متکلمین شیعی نیست بلکه برخی متکلمین دیگر - مثل «آمدی» - نیز عرض را مثل فلاسفه تعریف نموده‌اند. فاضل متکلم «آمدی» عرض را چنین تعریف می‌نماید: «عرض امری است که وجودش در موضوع است.»^{۳۲} یعنی عرض موجودی است که وجودش قایم بنفس نیست بلکه قایم بغیر است، یا بییان دیگر وجودش وابسته به موضوع است.

۳. تعریف (چیستی) عرض از دیدگاه حکیمان

از دیدگاه حکیمان واژه عرض مشترک لفظی است که بر معانی متعددی دلالت می‌نماید. ابوعلی‌سینا در رساله الحدود خود شش معنای مختلف برای عرض ذکر می‌نماید. غزالی نیز در معیار العلم همین سخنان

اگر واژه «صورت» را (که در مقابل ماده است) در نظر بگیریم تنها بمعنای اول عرض می‌باشد.

واژه «ابيض» که بر مرغ سفید و برف حمل می‌گردد بمعنای اول و دوم عرض نیست اما بمعنای سوم عرض است چون بین ابيض و بياض تفاوت وجود دارد، و ابيض معنای جوهری دارد. و بدین جهت در محل و موضوع، وجود ندارد اما بياض عرض است و تنها با حمل اشتقاق بر مرغ سفید و برف حمل می‌شود. حرکت زمین بسمت پایین به سه وجه اول عرض است اما مطابق سه وجه دیگر عرض نیست، اما حرکت زمین بسمت بالا بهر شش معنا عرض است و حرکت کسی که در کشتی نشسته است مطابق معنای چهارم و ششم عرض است.^{۳۳}

با توجه به معانی مختلف عرض فلاسفه سعی نموده‌اند تعریفی از عرض ارائه دهند که متکلم در دریافت مراد آنها دچار تحیر و سرگردانی نشود. بدین سبب تعاریف مختلفی برای عرض بیان نموده‌اند و در این تعاریف سعی نموده‌اند که یک یا چند ویژگی مهم اعراض را ذکر نمایند.

بعضی از فلاسفه عرض را به «نعت یا محمول»^{۳۴} تعریف نموده‌اند. درست است که بعضی از صفات یا محمولها عرض هستند اما چنین نیست که هر صفت یا محمولی عرض باشد. لذا این سنخ تعاریف چون سبب اشتباه عرض یا غیر عرض می‌شود از امتیازی برخوردار نیستند.

بعضی دیگر از فلاسفه عرض را به چیزی که تقوم به شیء دارد و آن شیء متقوم به خودش می‌باشد، تعریف نموده‌اند.^{۳۵}

این تعریف می‌تواند براساس مبنای متکلمین که «قیام عرض به عرض» را جایز نمی‌شمردند، تعریفی درست باشد اما بر مبنای فلاسفه و بعضی از متکلمین

که قایل به «جواز قیام عرض به عرض» می‌باشند، تعریفی ناصواب است زیرا اعراضی که محل برای اعراض دیگر واقع شوند، براساس این تعریف، نباید عرض محسوب گردند بلکه باید جوهر باشند. تعریف دیگر عرض که در میان حکیمان بویژه در میان حکمای متأخر - از شهرت خاصی برخوردار است، چنین است: عرض ماهیتی است که اگر در خارج یافت شود وجودش در موضوع تحقق می‌یابد.^{۳۶}

در این تعریف با دو قید، به دو خصوصیت مهم عرض اشاره شده است:

۱. ضروری نیست که عرض وجود بالفعل داشته باشد.

۲. عرض در وجود خارجیش حتماً به موضوع نیاز دارد.

قید اول، قید درست و صحیح می‌باشد اما قید دوم آن بر مبنای پذیرش «قیام عرض به عرض» نادرست می‌باشد.

حکیم ملاحادی سبزواری عرض را چنین تعریف نموده است: عرض آن چیزی است که وجود فی نفسه آن همان وجود در موضوعش است.^{۳۷} تعریف

۳۳ - ابن سینا، حدود یا تعریفات، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸، ص ۱۶.

۳۴ - کندی، فلاسفه العرب، رساله فی انه جواهر الاجسام، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۹۳، ص ۵۵.

۳۵ - «من فسر العرض بما يتقوم بشيء مقتوم بنفسه» ملاصدرا، الاسفار الاربعه، تصحیح مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۲۴۷.

۳۶ - «ماهية اذا وجدت، وجدت في الموضوع» طباطبایی، محمد حسین، نهاییة الحکمة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴، ص ۹۰؛ همو، بدایة الحکمة، قم، مؤسسه دانش اسلامی، ۱۴۰۴، ص ۷۱.

۳۷ - العرض ما کتونه فی نفسه

الکون فی موضوعه لاتنسه

(سبزواری، شرح المنظومه، ج ۲، ص ۴۶۷).



سبزواری، مقرون به صواب است اما تنها به یک ویژگی مهم عرض - وجود فی نفسه آن عین وجودش برای غیر می باشد - اشاره شده است.

ابن سینا در منطق الشفاء تعریفی از عرض می نماید که در آن سه قید ذکر می نماید: «الموجود فی شیء لا کجز منه و لا یصح قوامه من دون ما هو فیه.»^{۳۸} او در الهیات الشفاء هم تعریفی با همین مضمون ذکر می نماید منتهی یک قید دیگر با آن اضافه می نماید: «الموجود فی شیء اخر، ذلک الشیء الاخر متحصل القوام والنوع فی نفسه وجوداً لا کوجود جزء منه، من غیر الواضح مفارقته لذلک الشیء هو الموجود فی موضوع.»^{۳۹}

متفکران بعد از ابن سینا، این تعریف ابن سینا را بر تعاریف دیگر ترجیح داده اند لذا فخررازی در المباحث المشرقیه محتوای همین تعریف ابن سینا را پذیرفته و در الفاظ آن تغییراتی داده است و عرض را چنین تعریف نموده است: «العرض هو الموجود فی شیء غیر متقوم به لا کجزء منه و لا یصح قوامه دون ما هو فیه.»^{۴۰} ملاصدرا نیز در اسفار همین تعریف فخررازی را بدون هیچگونه تغییری حتی در الفاظش ذکر نموده است.^{۴۱} ابن سینا در منطق الشفاء^{۴۲} درباره قیود تعریف عرض بصورت مفصل توضیح داده است؛ فخررازی در المباحث المشرقیه آن را بصورت مجمل بیان کرده است و ملاصدرا^{۴۳} نیز بصورت مفصل بیان شیخ را بعضاً با همان الفاظ ذکر نموده است. در مجموع در این متون فلسفی چندین قید برای عرض بشرح ذیل بیان شده است:

۱. قید «الموجود فی شیء» ناظر به این معناست که وجود عرض واحد در دو شیء یا بیشتر محال است.
۲. تعبیر «الموجود فی شیء اخر، ذلک الشیء الاخر متحصل القوام والنوع فی نفسه» ناظر به این معناست که عرض موجود در شیئی است که قایم به

نفس است و شئییت آن - بدون لحاظ امری که در آن وجود می یابد - به مرحله اتمام و اکمال رسیده است. از این جهت بین رابطه عرض با موضوع و رابطه صورت با ماده تفاوت وجود دارد زیرا ماده محل برای صورت است اما تا قبل از حلول صورت در آن، دارای وجود بالفعل نیست، برخلاف موضوع عرض که وجود بالفعل آن وابسته به عرض نیست.

۳. با افزودن قید «لا کجزء منه» رابطه میان عرض و موضوع، از رابطه میان جزء و کل، وجود طبیعت جنس در طبیعت نوع واحد - از حیث این که هر دو طبیعت هستند - وجود عمومیت نوع در عمومیت جنس - از حیث این که هر دو عام هستند - و وجود کل ماده و صورت در مرکب متمایز می گردد.

تفاوت رابطه میان عرض و موضوع و اجزاء با کل را چنین می توان بیان کرد: وجود کل وابسته به اجزاء است، بدون اجزاء کلی وجود ندارد، وقتی تک تک اجزاء تحقق بیابند متعاقب آن، کل نیز تحقق می یابد و در بقیه منالها نیز «موجود در شیء» جزئی از آن شیء است اما چنین رابطه‌ی میان وجود موضوع عرض، یعنی جوهر و عرض وجود ندارد.

۴. با افزایش قید «ولا یمكن قوامه مفارقا له» یا «لا یصح قوامه دون ما هو فیه» رابطه میان بودن عرض در موضوع، از بودن شیء در زمان، در مکان و در غایت متمایز می گردد.

۳۸ - ابن سینا، الشفاء المنطق، قم، منشورات مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵، ج ۱، مقاله اولی، فصل چهارم، ص ۲۸.
۳۹ - همو، الشفاء، الالهیات، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۶۳، مقاله دوم فصل اول، ص ۵۷.
۴۰ - فخررازی، المباحث المشرقیه، ج ۱، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.
۴۱ - ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۴، ص ۴۰۹.
۴۲ - ابن سینا، الشفاء، المنطق، مقاله اول، فصل چهارم، ص ۲۸ - ۲۸.
۴۳ - ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۴، ص ۴۰۹ - ۴۱۰.

تفاوت بودن عرض در موضوع با بودن شیء در زمان، اینست که شیء در هر مقطعی از زمان فرض شود می توان آن را از آن مقطع جدا کرد و به مقطع دیگری از زمان انتقال داد، اما چنین کاری را در درباره عرض نمی توان انجام داد. همچنین بودن شیء در مکانی خاص موجب نمی گردد که وجودش وابسته بدان مکان گردد. همین ادعا درباره بودن شیء در غایت نیز صادق است زیرا گاهی رابطه میان شیء و غایت منقطع می شود، مثلاً میان انسان و غایتش - یعنی سعادت - یا بدن و غایتش - صحت - جدایی صورت می گیرد.

۵. بایان قید «و هو الموجود فی موضوع» وجود عرض از وجود جوهر متمایز می گردد زیرا عرض برخلاف جوهر در وجود خارجیش به موضوع^{۳۳} نیاز دارد.^{۳۵}

ارزیابی و نتیجه

گرچه متکلمان تعاریف مختلفی از عرض ارائه داده اند اما آنها نوعاً در تعریف خودشان از جوهر و عرض، مقسم را موجود محدث قرار می دهند و وقتی به یکی از صفات مهم عرض، یعنی قایم به غیر، اشاره می کنند مرادشان از غیر، موجود متحیز^{۳۶} یعنی جسم می باشد و به قیودی که فلاسفه درباره محل عرض - یعنی موضوع - ذکر می کنند، عنایتی ندارند. فلاسفه نیز گرچه تعاریف مختلفی برای عرض بیان کرده اند اما در تعریف خودشان از جوهر و عرض، مقسم را ماهیت قرار می دهند و التفتاتی به قید متحیز بودن ندارند.

نکته ای که در ارزیابی تعاریف عرض باید در نظر داشت اینست که هیچیک از این تعاریف، تعاریف حدی نیستند حتی ابن سینا در منطق الشفاء بعد از بیان تعریف بالنسبه خوب و کاملی از عرض^{۳۷}، تصریح نموده است که این تعریف حتی رسم حقیقی نیست بلکه آنرا از نوع تعریف لفظی^{۳۸} معرفی می کند که در

آن ما از الفاظی که برایمان مشهورتر است، برای شناساندن معرف استفاده می کنیم.

با توجه بدین نکته تعریفی را می توان بهتر و کاملتر دانست که به ویژگیهای بیشتر و مهمتری اشاره کند. بیان دیگر اکثر تعاریفی که اشاره شده، تعاریف درستی می باشند، اما در مقایسه این تعاریف با یکدیگر، بدانجهت که برخی از این تعاریف - مثل تعریف ابن سینا - به خصوصیات بیشتر و ویژگیهای بااهمتری از عرض اشاره کرده اند در قیاس با تعاریف دیگر از ارزش بیشتری برخوردار می باشند و بالعکس برخی تعاریف دیگر - مثل تعاریف اکثر متکلمان از عرض - از آنجهت که به ویژگیهای کمتر و یا کم اهمیتتری از عرض اشاره کرده اند از ارزش کمتری برخوردار می باشند و در نهایت برخی تعاریف دیگر عرض، مثل - معنی زاید علی الذات - بسبب ابهام، یا تعریف عرض تنها به «نعت یا محمول» از آنجهت که سبب اشتباه عرض با غیر عرض می شود، تعاریف بسیار ضعیفی می باشند و امتیاز اندکی به آنها تعلق می گیرد.

۴۴ - موضوع که در تعریف جوهر و عرض آمده، دارای دو معنا است. موضوع در اصطلاح عام بمعنای محل - چیزی که چیز دیگر در آن حلول می کند - می باشد، اما در اصطلاح خاصش بمعنای محل مستغنی از حال است. در مورد عرض هر دو معنای موضوع صادق است، اما درباره جوهر محل بحث است.

۴۵ - ابن سینا، الشفاء، المنطق، مقاله الاولى، ج ۱، صص ۲۸ - ۳۲، فخر رازی، المباحث المشرقیه، ج ۱، صص ۲۳۷ - ۲۳۸؛ ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۴، صص ۴۰۹ - ۴۲۳.

۴۶ - امام الحرمین جوینی، کتاب الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، ص ۴۶.

۴۷ - «الموجود فی شیء لا کجز منه ولا یصح قوامه من دون ماهو فیہ». ابن سینا، الشفاء، المنطق، مقاله الاولى، ج ۱، ص ۲۸.

۴۸ - «و لاهذا البیان المبنی علیه بیان حدی و لا رسم حقیقی، بل هو نوع من البیان المحال به علی الاسم، کما بین اسم باسم اشهر و اعرف». همان، ص ۲۸.

